

جنبه عمومی جنایات عمدی در فقه و حقوق کشورهای اسلامی با تأکید بر حقوق ایران^۱

روح‌الله اکرمی*

مسعود حیدری**

چکیده

جرایم عمدی علیه تمامیت جسمانی در زمره‌ی جرایمی هستند که به جهت ایراد ضرر مستقیم به اشخاص، جنبه‌ی خصوصی دعوای کیفری در آنها بسیار پر رنگ است و از این رو قصاص به عنوان مجازات اصلی آن‌ها مانند دیه در اختیار بزه‌دیده یا اولیای او می‌باشد. همین مسأله سبب شده تا برخی حق مستقلی در کیفر جنایات برای جامعه نشناسند. در فقه اسلامی و به تبع در مقررات کشور نیز بحث از مشروعیت تعزیر جانی از جهت جنبه‌ی عمومی‌جنایت در صورت انتفای قصاص، به یکی از موضوعات چالشی نظام حقوقی پس از پیروزی انقلابتبدیل شده بود. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با وضع مقرره‌ای عام به شرح ماده ۴۴۷ تلاش کرده تعزیر کلیه‌ی جنایات را به شکلی منضبط تحت قاعده‌ای فراگیر درآورد، هر چند میزان تعزیر به ویژه در مورد جنایات مادون نفس با ابهامات زیادی همراه است. در سایر کشورهای اسلامی نیز عمدتاً جنبه‌ی عمومی جنایات به رسمیت شناخته شده است. در نوشتار حاضر با روشی تحلیلی توصیفی، این مسأله به شیوه‌ای تطبیقی با لحاظ مبانی فقهی کاویده شده است.

کلید واژه‌ها: جنایت، تعزیر، فقه اسلامی، حقوق کیفری کشورهای اسلامی، قانون مجازات اسلامی.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۰۳/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۲۷

*دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه قم، قم، ایران r.akrami@qom.ac.ir

**استادیار گروه حقوق، واحد خوراسگان، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران (نویسنده مسؤول)

masoud_heidari2@yahoo.com

۱- مقدمه

جنایات، در معنای مصطلح جرایم علیه تمامیت جسمانی، چنانچه به صورت عمد ارتکاب یابند اصولاً مستوجب مجازات بدنی قصاص نفس هستند که در صورت فقدان شرایط لازم قصاص با دیه جایگزین خواهد شد. دو ضمانت اجرای مذکور متعلق به بزه‌دیده بوده و در چارچوب دعوی خصوصی ناشی از جرم مطرح می‌شوند.^۱ با وجود این سؤال مطرح می‌باشد که آیا می‌توان برای مرتکب قتل و یا جنایات بر مادون نفس که عامدانه دست به ارتکاب جرم زده است و به هر دلیل به قصاص منجر نشده باشد، اعم از آن که جنایت شرایط ثبوت قصاص را نداشته و یا مانعی در استیفای آن به وجود آمده باشد، جنبه‌ی عمومی قائل شد و جانی را به مجازات تعزیری محکوم نمود؟ مسأله‌ای که در معرض اختلاف شدید فقهای مذاهب گوناگون اسلامی است. فرضیه‌ی تحقیق بر این استوار گشته که با توجه به ارتکاب معصیت کبیره از سوی جانی و شدت زیانی که به نظم عمومی جامعه وارد نموده است، نفی صبغه‌ی عمومی دعوا توجیهی نداشته و مقتضای دلایل و مبانی فقهی بر ثبوت تعزیر دلالت دارد. همین ضرورت اغلب قانونگذاران کیفری کشورهای اسلامی را به پیش‌بینی تعزیر مرتکبین جنایات عمدی مجاب نموده است، حتی در کشورهایی چون ایران که سابقاً از پذیرش آن در موارد سقوط قصاص خودداری می‌شد در تحولات تقنینی بعدی نظریه‌ی جواز تعزیر پذیرفته شد. در آخرین کد کیفری کشور ما که در سال ۱۳۹۲ به تصویب رسیده است، در آخرین ماده از کتاب قصاص، طی ماده ۴۴۷ در مقام تعزیرگذاری برای جنایات عمدی مقرر داشته است «در کلیه مواردی که در این بخش به کتاب پنجم «تعزیرات» ارجاع داده شده است، در خصوص قتل عمدی مطابق ماده ۶۱۲ و در سایر جنایات عمدی مطابق ماده ۶۱۴ و تبصره آن عمل می‌شود». در این ماده مقنن با وجود آن که می‌توانست به سهولت حکم تعزیر جنایات عمدی را بیان نماید، در قالب عباراتی نه چندان روشن بدان پرداخته است. موضوعی که بلافاصله پس از لازم الاجرا شدن قانون سر در گمی رویه قضایی را به دنبال داشته و استعلامات مکرر دادگاه‌ها از اداره حقوقی قوه قضاییه گواهی بر این ادعا است. در این مقاله، تلاش شده است تا ضمن تبیین شرایطی که وفق ماده ۴۴۷ برای شمول تعزیر معین شده‌اند، دکترین حقوقی شکل گرفته در این زمینه را نیز بررسی و به نقد بکشاند.

به این منظور در بخش نخست موضوع تعزیر در جنایات عمدی را در فقه اهل سنت و بازتاب آن

۱. ماده ۹ قانون آیین دادرسی کیفری.

در حقوق کیفری کشورهای اسلامی مورد بررسی قرار داده و در بخش دوم به مطالعه‌ی مسأله از منظر فقه امامیه و رویکرد حقوق کیفری ایران به آن پرداخته‌ایم.

۲- جنبه عمومی جنایات عمدی در فقه و حقوق کشورهای اهل سنت

در این بخش ابتدا نظرگاه فقه اهل سنت را در مورد جواز تعزیر جانی عامد را در صورت انتفای قصاص بررسی نموده و سپس چگونگی بازتاب رویکردهای فقهی را در حقوق کشورهای سنی مذهب مورد اشاره قرار خواهیم داد.

۲-۱- جنبه عمومی جنایات عمدی در فقه اهل سنت

فقه‌های عامه در زمینه مشروعیت تعزیر جانی عمد، در فرض عدم قصاص، اتفاق نظر ندارند. عده‌ای تعزیر را تجویز نموده ولی اکثریت با آن مخالفت کرده‌اند.

۲-۱-۱- نظریه ثبوت تعزیر

در میان فقه‌های عامه علاوه بر اوزاعی و لیث (ابن حزم اندلسی، بی‌تا، ۱۱، ۹۸)، مالکیه به ثبوت تعزیر نظر داده‌اند؛ موضعی که از سوی ابن تیمیه حنبلی، نیز پذیرفته شده است (ابن مفلح مقدسی، ۲۰۰۳، ۹، ۴۱۱). مالکیه معتقدند جز در مورد مرتکب قتل غیله که جانی با فریب، قربانی را به مکان مورد نظرش کشانده و وی را به قتل می‌رساند (وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلامیه، ۱۴۱۴، ۳۱، ۳۴۲)، که حتی در صورت گذشت اولیای دم باید کشته شود زیرا در حکم محارب و حق الله می‌باشد (ابن انس اصبحی، ۱۴۱۵، ۴، ۶۵۳؛ ابن عبدالبر نمری، ۱۴۱۳، ۵۸۸؛ صاوی، بی‌تا، ۴، ۲۱۷؛ کشناوی، بی‌تا، ۳، ۲۷۹)؛ در سایر قتل‌ها در فرض گذشت ولی دم از قاتل عمد قائل به ثبوت تعزیر به میزان صد ضربه شلاق و یک سال حبس فتوا داده‌اند (ابن ابی زید قیروانی، بی‌تا، ۱۶۸)، که البته این کیفر به شکل مطلق بر هر قاتل عمدی ثابت دانسته شده است، چه عدم قصاص ناشی از گذشت ولی دم بوده و چه به دلیل عدم کفایت باشد. (جندی مالکی، ۲۰۰۴، ۲۴۵؛ دسوقی، بی‌تا، ۴، ۲۸۷؛ آبی الأزهری، بی‌تا، ۵۷۴؛ نفرایوی الأزهری، ۱۴۱۸، ۲، ۳۰۵). در تقویت این موضع علاوه بر این استدلال که مجازات، واجد جنبه حق الهی نیز می‌باشد، از آن رو که مستلزم بازداشتن جانی و دیگران از ارتکاب چنین جرمی می‌باشد (نوی، ۱۴۱۲، ۱۰، ۱۷۶)، به سنت نیز تمسک شده است؛ از جمله خبر إسماعیل بن عیاش از اوزاعی با این مضمون که «أن رجلاً قتل عبده متعمداً، فجلده النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) مائه جلد، و نفاه سنه و محی

سهمه من المسلمین، و لم یقده به و أمره أن یعتق رقبه» (دارقطنی، ۱۴۳۲، ۷۱۲). برخی به دلیل وجود اسماعیل بن عیاش در سند، روایت را تضعیف نموده‌اند (ابن حزم اندلسی، بی‌تا، ۱۰۱/۱۱)، لیکن عده‌ای از اعلام اهل تسنن روایات منقول از شامیین، مانند اوزاعی، را بر خلاف روایت از اهل حجاز در چنین مواردی تلقی به قبول نموده‌اند (دارقطنی، ۱۴۳۲، ۷۱۲). با وجود این در هر صورت در روایت مذکور نقل شده نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بر جلد و تبعید جانی نظر داده‌اند، در حالی که فقهای مالکی به جای تبعید بر حبس او فتوا داده‌اند. لذا برخی احتمال داده‌اند که گویا ایشان بر این روایت اعتماد نموده‌اند (نفرای اُزهری، ۱۴۱۸، ۲، ۳۰۵). فقهای مالکی حکم تعزیر را علاوه بر قتل عمد، به جنایات مادون نفس نیز تسری داده‌اند. ابن ابی زید قیروانی در نوادر، که جامع مصادر اصلی فقه مالکی است، به روایت سخنون از مالک در مدونه و نیز به نقل از موازیه ابن مواز نقل می‌کند در جنایاتی که به جرح نمی‌انجامد و قصاص‌آور نیستند، حکم به تأدیب ثابت خواهد شد (ابن ابی زید قیروانی، ۱۹۹۹، ۱۴، ۳۹).^۱ شیخ احمد دردیر در شرح کبیر و ابن عرفه دسوقی در تحشیه خود بر آن حکم مزبور را حتی در جراحات عمدی که به اجرای قصاص منتهی شده‌اند، نیز ثابت دانسته‌اند. (دسوقی، بی‌تا، ۴، ۲۸۷) در تاریخ طبری نیز در شرح سیره حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) روایات متعددی نقل شده که حضرت در موارد جنایت علیه اشخاص، که مجنی‌علیه از حق قصاص خویش گذشت کرده بود، جانی را مورد تعزیر قرار می‌دادند، که در یک مورد اجرای نه ضربه تازیانه و در مورد دیگر پانزده ضربه بر بزهکار گزارش شده است؛ و حتی حسب نقل یکی از روایات بر اینکه این مجازات به اعتبار حق حکومت است تصریح فرموده‌اند^۲ (طبری، ۱۴۰۳، ۵، ۱۵۷).

۲-۱-۲- نظریه نفی تعزیر

در نقطه‌ی مقابل دیدگاه سابق، فقهای شافعی (رملی، ۱۴۰۴، ۷، ۳۰۹؛ شربینی، ۱۴۱۵، ۵، ۲۸۸-۲۸۷)، حنفی (زیلعی، ۱۳۱۵، ۶، ۹۸)، حنبلی (ابن قدامه مقدسی، بی‌تا، ۹، ۴۶۷؛ سامری حنبلی، ۱۴۲۴، ۲، ۳۰۶؛

۱. البته در نسخه‌ی مدونه که در دسترس بود، صرفاً بر عدم ثبوت قصاص تصریح شده و ذکری از ثبوت مجازات بر جانی نیامده بود (ر.ک: ابن انس اصبحی، ۱۴۱۵، ۴/۶۵۳).

۲. «... قال: دونک فافتص، فقال: انی قد عفوت یا امیرالمؤمنین، قال: انما أردت ان احتاط فی حقک، ثم ضرب الرجل تسع درات، وقال: هذا حق السلطان».

کرمی حنبلی، بی تا، ۳، ۲۶۰؛ سیوطی رحیبانی، (۱۳۸۱، ۶، ۵۸) و ظاهری (ابن حزم اندلسی، بی تا، ۱۱، ۱۰۴) قائل به عدم ثبوت تعزیر هستند. ایشان معتقدند مجازات قاتل جایز نیست مگر قرآن، سنت، اجماع و به صورت کلی دلیلی بر جواز آن اقامه شود، که در مورد تعزیر نه تنها چنین دلیلی وجود ندارد که قیاس قتل با زنا جهت ثبوت شلاق و حبس در صورت عدم اجرای کیفر سالب حیات نیز که مورد استناد برخی از قائلین به دیدگاه نخست قرار گرفته است را باطل دانسته‌اند.

علاوه بر آن که به برخی از آیات قرآن و روایاتی که حکایت از عدم تعزیر قاتل از سوی نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از عفو از سوی ولی دم دارد (ابن حزم اندلسی، بی تا، ۱۱، ۱۰۲ و ۱۰۰) استدلال شده است.

ظاهریه با استناد به آیه شریفه «فمن عفی له من أخیه شیء فاتباع بالمعروف و أداء إلیه یا حسان»^۱ اظهار داشته‌اند خداوند متعال در قتل عمد قصاص را واجب فرموده‌اند که برای ولی این اختیار را قائل شده‌اند که با دریافت مالی از قاتل بگذرد، در این راستا بر ولی دمی که گذشت می‌کند لازم است به طریق پسندیده‌ای با قاتل برخورد کند و در مقابل قاتل بخشیده شده نیز باید مابه‌ازاء آن چه را که به او بخشیده شده به احسان بپردازد؛ از این رو تازیانه زدن و تبعید قاتل با معروف و احسان سازگاری ندارد (ابن حزم اندلسی، بی تا، ۱۱، ۱۰۲). برخی از حنفیه در تفسیر آیات شریفه «کتب علیکم القصاص فی القتل»^۲ و «کتبنا علیهم فیها أن النفس بالنفس»^۳ و «وإن عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتهم به»^۴ بیان داشته‌اند مقتضای این آیات آن است که در جنایت عمدی تنها قصاص و نه ضمانت اجرای دیگری ثابت است (حصاص، ۱۴۱۵، ۱، ۱۸۳). در پاسخ به استدلالات قرآنی مزبور می‌توان گفت ثبوت تعزیر از ناحیه حکومت نافی اتصاف سلوک ولی دم به معروف نیست، زیرا مخاطب امر به برخورد پسندیده ولی دمی است که از جانی گذشت نموده است، و تعزیر موضوع علی‌حده‌ای نسبت به آن است، و حتی با توجه به ضرورت ملاحظه شرایط جنایت و جانی در تعیین تعزیر می‌توان گفت نفس تعزیر مرتکب نیز نوعی اقدام معروف است که برای اصلاح وی و مصالح جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند ضروری می‌نماید. از طرفی در استدلال به آیات متضمن حکم قصاص و مقابله به مثل نیز همان مناقشه جاری است که در آنها بحث حق اولیای دم بر قصاص مطرح است و ارتباطی با حق

۱. سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۱۷۸.

۲. سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۱۷۸.

۳. سوره مبارکه مانده، آیه شریفه ۴۵.

۴. سوره مبارکه نحل، آیه شریفه ۱۲۶.

عمومی در برخورد با قاتل را ندارد؛ افزون بر آن که به طور کلی اثبات شیء نافی ما عدا نیست و تعیین حکم قصاص جنبه حصری ندارد، چه بر اساس سایر ادله غیر از قصاص ولی دم می‌تواند به طور معوض یا بلاعوض گذشت کند و حتی کفاره نیز در ارتکاب چنین جرمی پذیرفته شده است. از طرفی اساساً ثبوت تعزیر در حالتی است که قصاص منتفی می‌شود و حتی اگر ادعا شود قصاص مانع مجازات دیگر است، این استظهار در جایی قابل دفاع است که با وجود قصاص بخواهیم حکم به تعزیر دهیم، در حالی که موضوع کنونی منصرف از چنین حالتی و ناظر به جایی است که قصاص به هر دلیلی ساقط می‌باشد.

همچنین استدلال شده است از آنجا که به واسطه‌ی ارتکاب جنایت فقط یک حق بر جانی ثابت شده است، با اسقاط آن از طرف ذینفع، حق بر مجازات از بین رفته و امر دیگری بر ذمه او باقی نمی‌ماند، لذا وجهی برای حکم به تعزیر باقی نخواهد ماند (نووی، ۱۴۱۲، ۱۰، ۱۷۶؛ ابن قدامه مقدسی، بی‌تا، ۹، ۴۷۶)؛ ابن قدامه در راستای تقویت این مبنا به قیاس آن با حالت گذشت ذی‌حق از دیه، در جنایت خطایی پرداخته (ابن قدامه مقدسی، بی‌تا، ۹، ۴۶۷؛ سیوطی رحیبانی، ۱۳۸۱، ۶، ۵۸)، که حسب آن همان‌گونه که با گذشت ذی‌حق در جنایت غیر عمدی، حق متعین دیه ساقط و حق دیگری نیز برای او باقی نمی‌ماند، در جنایت عمدی نیز با اسقاط حق ثابت شده قصاص، حق دیگری قابل شناسایی نیست. در پاسخ به این استدلال نیز می‌توان گفت عدم جایگزینی حق برای ولی دم در قتل عمد همانند قتل غیر عمد از دو جهت قابل مناقشه است، از یک‌سو در قتل خطا چون عمل بدون سوءنیت انجام شده است و حتی به زعم بسیاری اساساً مجازات ندارد، چه دیه را کیفر محسوب نمی‌کنند، از این رو یک ضمانت‌اجرای کیفری نمی‌تواند جایگزین ضمانت‌اجرای غیرکیفری شود، وضعیتی که در قتل عمد متصور نیست؛ از سوی دیگر اساساً در اینجا بحث جایگزینی دو نوع ضمانت‌اجرای ناظر بر حق واحد مطرح نیست، زیرا تعزیر جایگزین در حقیقت به ازای حق عمومی است و ارتباطی با حق ولی دم ندارد که گذشت او در آن مدخلیتی داشته باشد.

دلیل دیگر مخالفین تعزیر در جنایات عمدی آن است که مجازات قاتل عمد بعد از انتفای قصاص به منزله‌ی تحدید مجازات است که مستلزم توقیف است و توقیف در این بحث ثابت نیست (ابن رشد قرطبی، ۱۴۰۲، ۲، ۴۰۴). در پاسخ به این استدلال نیز می‌توان گفت توقیفی بودن در مجازات‌های منصوص مطرح است، لکن در تعزیر که اصل مشروعیت آن در معاصی ثابت و اختیار آن به حاکم داده شده است چنین مانعی وجود ندارد.

با وجود آن چه گفته شد فقهای اهل سنت مخالف تعزیر در فروضی که جنایت عمدی از ابتدا شرایط

قصاص را نداشته باشد، گاه تعزیر جانی را تجویز نموده‌اند. در تأیید این قول مواردی از جنایت عمدی غیر قابل قصاص را که ایشان قائل به ثبوت تعزیر هستند را اشاره می‌نماییم.

الف. قتل کافر توسط مسلمان. در مورد حاضر شافعیه و حنابله صریحاً بر تعزیر مسلمانی که کافری را به قتل برساند تصریح نموده‌اند. پیشوای شافعیه در این زمینه بیان می‌دارد «إذا قتل المؤمن الکافر عزز و حبس، و لا یبلغ بتعزیره فی قتل و لا غیره حد، و لا یبلغ بحبسه سنه، و لکن حبس یتلی به و هو ضرب من التعزیر» (ابن ادریس شافعی، بی‌تا، ۱۱۵۵). در فقه حنبلی نیز تعزیر جانی مورد تصریح قرار گرفته (مرداوی، ۱۴۱۵، ۸۳/۲۵) و حتی از باب تعزیر دیه‌ی پرداختی دو برابر تعیین شده است (سیوطی رحیبانی، ۱۳۸۱، ۹۹/۶).

ب. قتل فرزند توسط پدر. در فرض قتل فرزند نیز برخی از فقهای اهل سنت صریحاً بر تعزیر پدر تصریح نموده‌اند و حتی آن را در هر قتلی که مستوجب قصاص نیست تعمیم داده‌اند (بلقینی، ۱۴۳۳، ۲۰۳/۴؛ انصاری، بی‌تا، ۵، ۱۰۷).

ج. تسبیب در قتل مجنی‌علیه. برخی از فقهای اهل سنت که قائل به عدم قصاص کسی هستند که قربانی را گرفته و در جایی می‌اندازد که توسط حیوان درنده کشته شود، بر جواز تعزیر فتوا داده‌اند (ابن شحنه ثقفی، ۱۳۹۳، ۳۹۰).

۲-۲- جنبه عمومی جنایات عمدی در حقوق کشورهای اهل سنت

امروزه نظام‌های کیفی کشورهای اسلامی تابع فقه اهل سنت، در برخورد با جنایات عمدی عمدتاً قول به ثبوت تعزیر را پذیرفته‌اند. در این راستا موضوع را در خصوص جنایت بر نفس و مادون نفس به صورت جداگانه بررسی می‌نماییم.

۲-۲-۱- جنایت بر نفس

در برخی از این کشورها قتل عمد در شرایطی مستوجب اعدام است، اعم از آن که اولیای دم گذشت نموده باشند و یا اساساً شرایط ثبوت قصاص وجود نداشته باشد، طبیعتاً در این موارد بحث از تعزیر مرتکب منتفی خواهد بود. در مورد مصادیق قتل‌هایی که مطلقاً موجب اعدام هستند موضع واحدی وجود ندارد. در برخی از این کشورها در مورد قتل غیله چنین حکمی دیده می‌شود، نظیر حقوق کیفی عربستان که هیات

کبارالعلماء هم‌سو با قول ابن تیمیة در فتوای مورخ ۱۳۹۵/۸/۲ قتل غیله را حدی تلقی نموده است که قابل بخشش نیست (جارالله، ۱۴۲۵، ۱۵۳)؛ ماده ۲۰۰ قانون ایالت زامفارا نیجریه مصوب سال ۲۰۰۰ در بند (B) قصاص نفس را در صورت گذشت خویشاوندان مقتول ساقط دانسته است لکن تصریح نموده است که اگر جنایت مصداق قتل غیله^۱ یا محاربه باشد مجازات قاتل صرفاً اعدام خواهد بود. در قوانین برخی دیگر از کشورها حسب مورد جهاتی از قبیل معروف بودن جانی به شرارت، قتل از روی سبق تصمیم و نقشه قبلی، ارتکاب قتل به صورت وحشیانه یا از طریق مواد سمی یا منفجره، تعدد مقتولین، داشتن سابقه‌ی ارتکاب قتل عمد، ارتکاب قتل در راستای جرم دیگر و یا به منظور مخفی نمودن آن و یا ارتکاب قتل علیه زن باردار، یا نسبت به آباء و اجداد یا مأمور دولتی در اثنا و یا به سبب انجام وظیفه به عنوان کیفیات مشددی شناخته شده که اعدام قاتل را به رغم گذشت اولیای دم به دنبال دارد، مواد ۳۳۲ قانون مجازات امارات متحده عربی مصوب ۱۹۸۷، ۲۳۴ از قانون جرایم و مجازات‌های یمن مصوب ۱۹۹۴، ۲۸۰ از قانون جنایی موریتانی مصوب ۱۹۸۳ متضمن چنین رویکردی هستند.^۲

جز در موارد مزبور که قتل به شکل کلی موجب اعدام است، در سایر مصادیق مجازات آن قصاص نفسی است که استیفای آن حق اولیای دم شناخته می‌شود، چنانچه در این موارد از قاتل گذشت شود، مقررات کیفری کشورهای اسلامی قائل به ثبوت تعزیر شده‌اند. در این راستا برخی تعزیر را بر حسب قول مالکیه عبارت از یکصد ضربه شلاق و نیز یک‌سال حبس تعیین نموده‌اند. ماده ۲۸۰ قانون جنایی موریتانی و بند (B) ماده ۲۰۰ قانون ایالت زامفارا و اغلب ایالت‌های نیجریه (Weimann, 2001, p. 61; Peters, 2010, p. 98) را باید در این زمره به حساب آورد.

به رغم اختیار مجازات منصوص مزبور در برخی از قوانین، اغلب کشورهای اسلامی این کیفر را لازم-

۱. مطابق ماده ۵۰ قانون ایالت زامفارا قتل غیله ناظر بر رفتار کسی است که با فریب قربانی وی را در مکان خلوت به دام انداخته و او را به منظور بردن اموالش بکشد:

«Qatl al-gheelah: The act of luring a person to a secluded place and killing him to take away his property».

۲. در مقررات برخی از کشورها در برخی از کیفیات مشدد حکم اعدام و در بعضی از حالات حبس‌های طویل‌المدت مانند حبس ابد مقرر شده است و یا اصولاً دادگاه را در انتخاب اعدام یا حبس مزبور مخیر دانسته‌اند، مانند موضع اتخاذ شده در مواد ۳۶۸ و ۳۷۱ و ۳۷۲ از قانون مجازات لیبی مصوب ۱۹۵۳ و نیز مواد ۳۰۲ و ۳۱۱ قانون مجازات پاکستان مصوب ۱۸۶۰ که باید آن‌ها را در این بستر مطرح‌نظر قرار داد. در کشور پاکستان چنین قتل مشددی را با عنوان فساد فی‌الارض یاد نموده که منظور از آن موارد وجود سبق رفتار یا داشتن پیشینه‌ی محکومیت است، و یا آن که قتل به شکلی وحشیانه یا فجیع انجام شده باشد به گونه‌ای که احساسات عمومی را جریحه‌دار کرده باشد، و یا مجرم برای جامعه یک خطر بالقوه شناخته شود و یا جرم مصداق قتل به انگیزه‌ی دفاع از شرف باشد.

الرعايه ندانسته و در قتل‌های عمدی که به قصاص نفس نینجامیده است، از طیف متغیری از کیفرهای تعزیری استفاده نموده‌اند. در بعضی از کشورها میان این که عدم قصاص ناشی از گذشت اولیای دم بوده است یا خیر تفاوتی قائل نشده‌اند و تعزیر همسانی برای کلیه‌ی پرونده‌های قتل عمد مقرر داشته‌اند. قانون شماره ۶ پیرامون احکام قصاص و دیه لیبی مصوب ۱۹۹۴ در ماده ۱ تعزیر قتل عمدی را در صورت گذشت اولیای دم حبس ابد معین کرده بود که در اصلاحات سال ۲۰۱۶ حکم به تعزیر علاوه بر حالت گذشت اولیای دم، به سایر جهات شرعی عدم امکان قصاص تعمیم داده شد و مجازات آن نیز به تفصیلی که در قانون مجازات این کشور مقرر شده است ارجاع گردیده است. در ماده ۱۳۰ قانون جنایی سودان مصوب ۱۹۹۱ کیفر تا ده سال حبس معین شده است. مواد ۳۰۰ و ۳۰۲ قانون مجازات قطر مصوب ۲۰۰۴ از حبس تا هفت سال تا ابد در این زمینه مقرر نموده‌اند. در ایالات مالزی، ماده ۲۹ قانون جرایم شرعی ۱۹۹۳ ایالت کلاتان و ماده ۳۲ قانون جرایم کیفری شرعی حدود و قصاص ایالت ترینگانو مصوب سال ۲۰۰۲ از حبس ابد تا به مدت زمانی که به نظر دادگاه با توجه به شرایط پرونده به اصلاح مرتکب می‌انجامد به عنوان تعزیر قتل عمدی در نظر گرفته شده است. در ایالت‌های شمالی نیجریه نیز تا ده سال حبس در قوانین ایالات کانو و کاتسینا پیش‌بینی شده است (Peters, 2001, p. 61; Weimann, 2010, p. 98). حسب دستورالعمل-های حکومتی در عربستان نیز حبس دست‌کم پنج سال تعیین شده است (جارالله، ۱۴۲۵، ۱۵۳). در نقطه‌ی مقابل بعضی از کشورها میان آن که عدم قصاص ناشی از گذشت اولیای دم بوده است یا خیر قائل به تفصیل شده‌اند. مواد ۲۳۴ و ۲۳۵ قانون جرایم و مجازات‌های یمن در صورت گذشت اولیای دم تا پنج سال حبس و در غیر این صورت از سه تا ده سال حبس مقرر نموده است. قانون مجازات امارات متحده در مواد ۳۳۱ و ۳۳۲ در صورت گذشت اولیای دم تعزیر قاتل را دست‌کم یک سال حبس تعیین نموده بود^۱ که در اصلاحات سال ۲۰۱۶ این حداقل به هفت سال افزایش یافت، و در غیر از حالت گذشت اولیای دم مجازات را حبس ابد معین نموده است. بند دوم ماده ۱۲۶ قانون جزای شرعی بروئتی مصوب ۲۰۱۳ که از سال ۲۰۱۴ به مرحله اجرا در آمد، بیان داشته است اگر قتل عمد به غیر از دلایل شرعی ثابت شود، یا جانی

۱. گفتنی است در رأی دیوان عالی اتحادیه امارات متحده عربی در سال ۲۰۰۱ بر تعین تعزیر موضوع قانون مجازات در صورت گذشت اولیای دم تأکید شده و در همین راستا دیوان عالی ابوظبی در رأی مقرر داشته بود «إذا كان من المقرر شرعاً وفق المذهب المالکی المعمول به فی الدوله، أنه فی حاله سقوط عقوبه القصاص بالعفو یحکم علی القاتل تعزیراً بالحبس لمده سنه». این که چرا تعزیر مطرح در قانون امارات بر خلاف فقه مالکی شلاق را در بر نمی‌گرفت، توجه به اصلاحات سال ۲۰۰۶ قانون مجازات این کشور را می‌طلبد که مجازات تازیانه را از عداد کیفرهای اصلی حذف نمود (حجیله، ۲۰۱۷، ۵۵۵).

شخص عاقلی که به پانزده سال قمری رسیده باشد نباشد، و یا مجنی‌علیه فرزند قاتل باشد به جزای نقدی تا صد هزار دلار، حبس تا بیست و پنج سال و یا هر دو مجازات محکوم می‌شود؛ حسب ماده ۱۳۵ نیز در موارد گذشت بلاعوض یا گذشت در برابر دیه یا سازش اولیای دم با جانی به مبلغی کم‌تر یا بیش‌تر نسبت به دیه، دادگاه می‌تواند به حبس تا حداکثر پانزده سال محکوم کند. بنابر ماده ۳۰۲ قانون مجازات پاکستان اگر قتل عمد با دلایل شرعی ثابت نشود مجازات تعزیری حبس ابد قابل حکم است. چنانچه مجازات قصاص مطابق احکام اسلامی قابل اجرا نباشد، مجازات تعزیری حبس تا بیست و پنج سال حکم داده می‌شود. مطابق بند ۱ ماده ۳۰۸ اگر علت عدم قصاص به جهت به ارث رسیدن حق قصاص به جانی یا به کسی باشد که حق استیفای قصاص از جانی را نداشته باشد، در صورتی که جانی ولیّ منحصر باشد به حبس تعزیری تا بیست و پنج سال محکوم خواهد شد. در بند ۲ ماده اختیار چنین تعزیری در سایر موارد برای دادگاه پیش‌بینی شده است. حسب مواد ۳۰۹ و ۳۱۰ ولی دم می‌تواند قاتل را به صورت معوض یا بلاعوض مورد گذشت قرار دهد. با وجود این مطابق ماده ۳۱۱ اگر همه‌ی اولیاء گذشت نکنند دادگاه می‌تواند جانی را به اعدام، یا حبس ابد و یا حبس تعزیری تا چهارده سال محکوم کند. با این قید که اگر قتل از مصادیق قتل به بهانه‌ی دفاع از شرف باشد مجازات قاتل حبس ابد است و در صورت اسقاط مجازات مزبور، وی به دست کم ده سال حبس محکوم خواهد شد.

با وجود آن چه گفته شد، در مقررات برخی از کشورها اصل تعیین تعزیر به اختیار دادگاه واگذار شده است و لذا اگر قاضی تشخیص دهد می‌تواند از تعزیر مرتکب خودداری و او را از جهت جنبه عمومی تبرئه نماید. ماده ۱۳۵ قانون جزای شرعی بروئتی، بند ۲ ماده ۳۰۸ قانون مجازات پاکستان و نیز رویه قضایی عربستان که در صورت مصلحت دادگاه به نیابت از حکومت چنین اختیاری را پیدا نموده است (جارالله، ۱۴۲۵، ۱۶۷-۱۶۶) را باید در این حوزه مطمح‌نظر داشت

۲-۲-۲- جنایت بر مادون نفس

در خصوص جنایات مادون نفس عمدی که به قصاص منجر نشده است، نیز تعزیر در قالب جنبه‌ی عمومی جرم در مقررات کشورهای اسلامی دیده می‌شود.

قانون جرایم و مجازات‌های یمن که در ماده ۱۳ قصاص را به عنوان مجازاتی حق‌الناس در جنایات عمدی علیه مادون نفس پذیرفته است (شرفی، ۱۴۱۴، ۱، ۶۳)؛ در ماده ۲۴۳ در دو مورد حکم به قصاص

داده است، نخست در مورد آسیبی که ناتوانی دائم در مجنی‌علیه ایجاد کند و یا جراحی که قابل اندازه‌گیری باشد. منظور از ناتوانی دائم موافق ماده ۲۴۲ شامل قطع یک عضو یا بخشی از آن، و یا از بین بردن منفعت یا ایراد نقصان در کارکرد عضو، و یا زایل نمودن کلی یا جزئی یکی از حواس برای همیشه اطلاق می‌شود. مطابق ماده اخیر هر گونه تغییر شکل شدیدی که اصلاح آن معمولاً قابل تحمل نیست نیز در حکم ناتوانی است. در هر صورت ماده ۲۴۳ تصریح می‌کند اگر جنایت بدون از بین بردن شکل عضو، ماهیت یا حس آن را از بین ببرد و یا استیفای قصاص امکان‌پذیر نبوده و یا قصاص به رغم ثبوت، به جهتی به جز گذشت مجنی‌علیه ساقط شود، علاوه بر دیه یا ارش تا هفت سال حبس تعزیری تعیین نموده است. ماده ۲۴۴ قانون مزبور نیز در سایر جنایات عمدی غیر سالب حیات که خفیف باشند، مانند جراحات غیر منضبط بدون آن که اساساً حکم قصاص را تعیین نموده باشد، مستقیماً بر ارش و تعزیر حکم داده است.

قانون مجازات امارات متحده عربی که در مواد ۳۳۱ و ۳۳۲ مقرر داشته است در مورد جرایم علیه تمامیت جسمانی اگر اجرای مجازات قصاص ممتنع باشد، علاوه بر دیه حکم به تعزیر داده می‌شود؛ در خصوص صدمات جسمانی عمدی کمتر از نفس که به قصاص منتج نشده است، حسب نوع نتیجه‌ی حاصل تعزیراتی را مقرر داشته است. چنانچه جنایت به ناتوانی دائم بیانجامد طبق مواد ۳۳۷ و ۳۳۸ چنانچه با قصد حدوث این نتیجه صورت گرفته باشد تا هفت سال حبس و در غیر این صورت مستوجب حداکثر پنج سال حبس است. اگر جنایت منجر به بیماری یا عجز از انجام کارهای شخصی به مدتی بیش از بیست روز شود مستوجب حبس از یک ماه تا سه سال و جزای نقدی از هزار تا سیصد هزار درهم است، و اگر به این نتایج منجر نشود مدت حبس حداکثر یک سال و جزای نقدی تا ده هزار درهم خواهد بود.

قانون جنایی سودان در ماده ۱۳۸ قطع عضو، از بین بردن منفعت و ایراد هر گونه جراحی را تحت عنوان کلی جرح توصیف نموده و در ماده ۱۳۹ ارتکاب عمدی آن را در صورت وجود شرایط سزاوار قصاص دانسته است که در صورت فقدان شرایط یا سقوط قصاص، علاوه بر دیه حکم به حبس تا سه سال یا جزای نقدی و یا هر دو مجازات داده است. جنایت موجب درد یا بیماری به طور کلی در ماده ۱۴۲ مستوجب تعزیر شناخته شده است.

قانون جنایی موریتانی در ماده ۲۸۵ جنایات مادون نفس را با وجود برخی شرایطی موجب قصاص دانسته که در صورت فقدان شرایط و یا گذشت مجنی‌علیه، مجازات مرتکب علاوه بر دیه از سه ماه تا سه سال حبس و جزای نقدی از پنج هزار تا صد هزار اوقیه یا یکی از این دو مجازات خواهد بود. مطابق ماده

۲۸۷ اگر جنایت هیچ‌کدام از شرایط قصاص و دیه را نداشته باشد، مجازات مرتکب حبس تعزیری از ده روز تا دو سال و نیز جزای نقدی از پنج هزار تا بیست هزار اوقیه است. چنانچه جنایت علیه والدین و اجداد ارتکاب یافته باشد موجب قصاص یا دیه‌ی تغلیظ شده است و اگر تعدی منجر به جرح، بیماری، ضرب یا از کار افتادگی نشود از ده روز تا دو سال حبس به دنبال خواهد داشت. ماده ۲۹۴ نیز تسبیب در بیماری یا از کارافتادگی را مستوجب یک ماه تا پنج سال حبس و جزای نقدی از پنج هزار تا بیست هزار اوقیه دانسته است که در کنار آن مجازات تکمیلی منع از اقامت از دو تا ده سال نیز در اختیار دادگاه می‌باشد. مطابق فرآز بعدی ماده اخیر اگر مدت بیماری یا از کارافتادگی بیش از بیست روز باشد مجازات حبس جنایی از پنج تا بیست سال دارد. ارتکاب این جنایت علیه والدین و اجداد حسب آن که به نتایج پیش‌گفته منجر شود یا خیر، علاوه بر دیه به ترتیب حبس جنایی یا حبس موقت با اعمال شاقه از پنج تا بیست سال است.

قانون شماره ۶ پیرامون احکام قصاص و دیه لیبی در ماده ۲ مکرر اصلاحی ضمن تصریح بر قصاص و دیه‌ی جنایات عمدی مادون نفس، تعزیر آن‌ها را در صورت جایگزینی قصاص به قانون مجازات ارجاع داده است. در این راستا در خصوص جنایات عمدی مادون نفس مطابق ماده ۳۷۸ قانون مجازات این کشور ایراد ضرب منجر به بیماری مجنی علیه مستوجب تا یک ماه حبس و یا تا پنج جنبه جزای نقدی است. اگر رفتار ارتكابی منجر به از کارافتادگی حداکثر تا چهل روز شود و یا حیات قربانی را در معرض خطر قرار دهد، تا دو سال حبس و یا جزای نقدی تا یکصد جنبه به دنبال خواهد داشت. چنانچه جنایت به یکی از این نتایج بیانجامد: بیماری‌ای که امید درمان آن نمی‌رود، زوال یا تضعیف دائمی یکی از حواس، از بین رفتن عضو یا تضعیف دائم آن، زوال منفعت یا توانایی جنسی یا اختلال دائم در گویایی، تغییر شکل دائم صورت، سقط جنین زن باردار، مجازات مطابق ماده ۳۸۱ حبس جنایی تا پنج سال می‌باشد که در برخی حالات تا نصف مدت افزوده خواهد شد.

قانون مجازات قطر که در ماده ۱ بر ضرورت احکام قصاص و دیه مطابق شریعت اسلامی تصریح کرده است، مجازات‌های تعزیری را در این قانون برای جرایم مقرر داشته است. در مورد جنایات مادون نفس ماده ۳۰۷ به بعد تعیین تکلیف نموده است. در صورت گذشت مجنی‌علیه یا پذیرش دیه، مجازات جنایت منجر به ناتوانی دائم تا دو سال حبس، بیماری یا از عجز از انجام کارهای شخصی بیش از بیست روز حبس تا دو سال و جزای نقدی تا ده هزار درهم و یا یکی از آن دو، و در سایر موارد حبس تا یک سال و یا جزای نقدی تا پنج هزار درهم است.

قانون جزای شرعی بروئی، جنایات مادون نفس اعم از قطع عضو، از بین بردن منفعت، شجاج نسبت به سر و صورت، ایراد جرح نسبت به سایر اعضای بدن که بر پوست بدن آثارش را بر جای بگذارد و یا هر نوع جنایت دیگر که در ماده ۱۶۸ تحت عنوان کلی آسیب توصیف شده‌اند را مطمح نظر قرار داده و در ماده ۱۶۹ حکم قصاص را در جنایات علیه مادون نفس پیش‌بینی نموده است مگر آن که جنایت به غیر از طرق شرعی اثبات شود، یا جانی شخص عاقل یک هبه پانزده سال قمری رسیده‌اش نباشد، یا مجنی‌علیه فرزند قاتل باشد و یا کارکرد و منفعت محلی که قصاص آن تحمیل می‌شود از بین رفته باشد؛ که در این حالات حسب نوع جنایت علاوه بر پرداخت دیه یا ارش و نیز هزینه‌های درمانی و خسارات مادی، مجازات حبس نیز پیش‌بینی شده است. مطابق ماده ۱۷۵ در صورت گذشت یا سازش مجنی‌علیه در جنایات عمدی مادون نفس، دادگاه می‌تواند به صلاحدید خود جانی را تبرئه و یا به حداکثر پنج سال حبس محکوم کند.

قانون مجازات پاکستان در ماده ۳۳۲ جنایات مادون نفس را به پنج نوع تقسیم می‌کند که عبارتند از قطع عضو،^۱ از بین بردن منفعت،^۲ شجاج نسبت به سر و صورت،^۳ ایراد جرح نسبت به سایر اعضای بدن که بر پوست بدن آثارش را بر جای بگذارد^۴ و یا هر نوع جنایت دیگر که تحت عنوان کلی آسیب^۵ توصیف شده‌اند. قطع عضو و جنایت بر منفعت طبق مواد ۳۳۴ و ۳۳۶ مستوجب قصاص است و چنانچه قصاص به جهت عدم امکان مائالت قابل استیفا نباشد، جانی به دیه و حبس تعزیری تا ده سال محکوم می‌شود. چنانچه جنایت از طریق مواد سمی و شیمیایی انجام شده باشد، جانی طبق ماده (B) ۳۳۶ به حبس از چهارده سال و جزای نقدی به میزان حداقل یک میلیون روپیه تا حبس ابد محکوم می‌شود. شجاج نیز که به صدمات وارد بر سر و صورت که مشمول قطع عضو و منفعت نباشند اطلاق شده است، وفق ماده (۳۳۷) بر شش نوع تقسیم شده است: شجه خفیف، شجه موضعه، شجه هاشمه، شجه منقله، شجه آمه (مأمومه)، شجه دامغه. حسب ماده (۳۳۷A) مجازات شجاج در صورت عدم امکان قصاص، علاوه بر دیه مستوجب حبس تعزیری است که میزان آن از حبس تا دو سال برای شجه خفیف تا حبس تا چهارده سال برای شجه دامغه متغیر است. جرح نیز در ماده (۳۳۷B) به دو نوع جائفه و غیر جائفه تقسیم شده است، که قسم اخیر مطابق ماده (۳۳۷E) مشتمل بر شش نوع دامیه، باضعه، متلاحمه، موضعه، هاشمه و منقله دانسته شده

1. itlaf-al-udhw

2. itlaf-salahiyat-al-udhw

3. syajjah

4. jurh

5. hurt

است. جائفه طبق ماده (۳۳۷D) مستوجب دیه و حبس تعزیری تا ده سال است و جنایات موضوع غیر جائفه نیز موافق ماده (۳۳۷F) علاوه بر دیه مستوجب حبس تعزیری است که میزان آن از حبس تا یک سال برای دامیه تا حبس تا هفت سال برای منقله متغیر است. اگر جنایات مادون نفس از طریق مواد سمی ایجاد شده باشد حسب ماده (۳۳۷J) مجازات تعزیری به حبس تا ده سال افزایش می‌یابد. طبق ماده (۳۳۷L) سایر آسیب‌های جسمانی که برای آن‌ها مجازاتی تعیین نشده باشد مستوجب تا دو سال حبس تعزیری است مگر آن که مجنی‌علیه را در مدت زمانی دست کم بیست روزه دچار درد یا ناتوانی از انجام امورش نماید که در این صورت تعزیر تا هفت سال حکم داده می‌شود.

در قوانین کیفری ایالتی برخی از ایالات کشور مالزی نظیر قانون جرایم شرعی ایالت کلاتان و قانون جرایم کیفری شرعی حدود و قصاص ایالت ترینگانو به احکام قصاص در جنایات عمدی و جایگزین‌های تعزیری آن تصریح شده است. در ماده ۳۵ قانون ایالت کلاتان و ماده ۳۸ قانون ایالت ترینگانو برای جنایات عمدی مادون نفس کیفر قصاص را تعیین شده است ولی اضافه کرده است «چنانچه مجازات قصاص به جهت شرعی مورد حکم واقع نشده و یا اجرا نشود، جانی به پرداخت دیه به مجنی‌علیه و نیز مجازات تعزیری حبس محکوم می‌شود». بند دوم همین ماده بر تعیین مدت حبس با رعایت ماهیت و شدت صدمات وارد بر قربانی و شرایط ارتکاب جرم تأکید نموده است. ماده ۳۸ قانون ایالت کلاتان و ماده ۴۱ قانون ایالت ترینگانو این مدت را در جنایت قطع عضو یا از بین بردن منفعت ده سال و در سایر جنایات مادون نفس مطابق ضمایم قانون دانسته است.

در مورد جنایات عمدی علیه مادون نفس در ایالت‌های نیجریه نیز باید گفت به جز قانون اصلاحی ایالت نیجر که اساساً ضمانت اجرای قصاص را در این زمینه در نظر نگرفته است (Peters, 2001, p. 28)، در دیگر ایالت‌ها با تفکیک دو نوع جنایت مادون نفس تحت عنوان صدمه و صدمه شدید، در قسم اخیر مجازات قصاص پیش‌بینی نموده‌اند. مطابق ماده ۲۲۰ قانون ایالت زامفارا ایراد صدمات مادون نفس شدید قصاص است و اگر این مجازات قابل اجرا نباشد، به دیه و حبس تا شش ماه یا تا بیست ضربه شلاق و یا هر دو مجازات حکم داده می‌شود. با وجود این قانون ایالت باوچی نه تنها تفکیک این دو دسته از جنایات مادون نفس را به رسمیت نشناخته است (Weimann, 2010, p. 97)، بلکه در ماده ۲۱۸ در مورد چنین جنایاتی تنها قصاص و دیه در نظر گرفته است (Peters, 2001, p. 71). وفق ماده ۲۱۶ قانون زامفارا که عمدتاً در دیگر ایالت‌ها نیز تبعیت شده است، صدمات شدید شامل از بین بردن اندام‌های جنسی

مرد؛ محروم کردن دائم از بینایی یک چشم یا شنوایی یک گوش یا توانایی تکلم یا چشایی یا بویایی و یا سلامت عقل؛ از بین بردن اعضاء؛ از بین بردن دائم کارکرد اعضاء؛ از شکل انداختن دائم سر و صورت؛ شکستن یا جابجا کردن استخوان یا دندان و نیز کلیه صدماتی که زندگی قربانی را به خطر انداخته و یا موجب ناراحتی و درد شدید او شده و یا او را از انجام کارهای عادی زندگیش عاجز نماید. سایر صدمات نیز در قانون مزبور مستوجب قصاص دانسته نشده و طبق ماده ۲۱۹ قانون ایالت زامفارا علاوه بر جبران خسارات سزاوار حبس یا شلاق تعزیری هستند.

۳- جنبه عمومی جنایات عمدی در فقه امامیه و حقوق ایران

در بخش کنونی نگرش فقه شیعه نسبت به جنبه عمومی جنایات عمدی در قالب تعزیر در صورت انتفای قصاص بررسی شده و در ادامه موضع حقوق کیفری ایران را به عنوان تنها کشوری که قوانینش را بر بنیاد فقه امامیه استوار ساخته است را بررسی می‌نماییم.

۳-۱ - جنبه عمومی جنایات عمدی در فقه امامیه

در آثار فقهای شیعه اعم از قدما و حتی متأخرین در مورد جواز یا ممنوعیت تعزیر جنایت عمدی به عنوان جنبه عمومی آن سخنی به میان نیامده است، و صرفاً علامه حلی در تحریر الاحکام در پاسخ به قول برخی از فقهای اهل سنت که قائل به ثبوت یک سال حبس و نیز تازیانه برای قاتلی که اولیای دم از قصاص او صرف نظر نموده‌اند، این حکم را نفی نموده است (حلی، ۱۴۲۰، ۵، ۴۹۵). با وجود این با تشکیل حکومت اسلامی در کشور ما به دنبال طرح مسأله‌ی جواز تعزیر جانی عمد در صورت عدم قصاص این مسأله در قالب برخی سخنان و استفتائات مورد توجه قرار گرفت که اتفاق نظری در مورد آن وجود ندارد. بعضی صریحاً بر جواز تعزیر نظر داده‌اند (منتظری، ۱۴۰۹، ۵۰۵/۲؛ صانعی، ۱۳۸۸، ۱، ۲۴۴؛ پاسخ آیت‌الله موسوی اردبیلی به استفتای ۸۱۰۲ در: مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، ۱۳۹۰)؛ و در نقطه‌ی مقابل بسیاری از معاصرین بر عدم جواز تعزیر نظر داده‌اند. از امام خمینی استفتا شده بود در جایی که جرح و نقص عضو عمداً انجام گرفته و قابل قصاص نمی‌باشد، آیا می‌شود برای مرتکب مجازات تعزیری قائل شد؟ ایشان پاسخ داده بودند که «زائد بر دیه چیزی ثابت نیست» (مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، ۱۳۹۰، سؤال ۱۱۰۱۸). از آیت‌الله موسوی گلپایگانی نیز استفتا شده بود در صورتی که اولیای دم در قتل عمد گذشت نمایند، امکان

تعزیر قاتل وجود دارد یا خیر؟ پاسخ داده بودند «تعزیر در معصیتی مشروع است که خداوند متعال عقوبت مقدری برای آن مقرر نفرموده باشد، و در قتل نفس عمدی برای ولی مقتول تسلط بر قتل قاتل قرار داده با کفاره، و با عفو ولی غیر از کفاره عقوبت دیگری ندارد که تعزیر باشد» (موسوی گلپایگانی، ۱۴۰۹، ۲۱۳/۳). از آیت‌الله مکارم شیرازی نیز استفتا شده بود در موارد ضرب و جرح عمدی که استیفای قصاص ممکن نیست، آیا علاوه بر اخذ دیه، ضارب یا جرح را می‌توان به عنوان مجازات تعزیر کرد؟ ایشان پاسخ داده بود «غیر از دیه تعزیر ندارد، مگر این که عناوین ثانویه ایجاب تعزیر کند» (مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، ۱۳۹۰، سؤال ۶۵۶۴). در استفتای دیگری نیز سؤال شده بود اگر قاتلی از سوی اولیای دم مورد عفو واقع شده است، ولی بیم تجری وی می‌رود می‌توان به عنوان تعزیر او را حبس نمود؟ آیت‌الله مکارم شیرازی در پاسخ بیان داشته «دلیلی بر تعزیر به صرف بیم تجری نداریم»، و آیت‌الله صافی گلپایگانی نیز فرموده بودند «اگر حاکم با قرائن و علایمی اطمینان پیدا کند که مجدداً مرتکب می‌شود باید یا به حبس یا تضمینات کافیه او را از ارتکاب جرم بازدارد و عنوان تعزیر ندارد» (مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، ۱۳۹۰، سؤال ۶۵۷۳). در استفتای دیگری سؤال شده بود چنانچه قاضی در صدور حکم قتل عمدی، صرفاً حکم به قصاص نفس نموده باشد و پس از قطعیت حکم اولیای دم رضایت بدون قید و شرط خویش را اعلام نموده باشند، چگونه خواهد بود و جاهد شرعی و قانونی صدور حکم مجدد در خصوص همان موضوع به لحاظ بیم تجری قاتل؟ آیت‌الله صافی گلپایگانی پاسخ داده بودند «بعد از محکومیت متهم به قتل عمد به قصاص و رضایت اولیای دم به اخذ دیه با موافقت و رضایت قاتل یا عفو آن‌ها موردی برای حکم مجدد و لو به عنوان بیم تجری قاتل باقی نمی‌ماند» (مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، ۱۳۹۰، سؤال ۸۱۰۲).

در ارزیابی نظرات مذکور باید حق را به قائلین به جواز تعزیر داد، زیرا با قطع نظر از عموم قاعده تعزیر نسبت به هر عمل حرام، حتی اگر قاعده را به معاصی کبیره و یا گناهان مخل نظم عمومی منحصر نماییم، در شمول آن بر جنایات عمدی که به قصاص نیانجامیده‌اند تردیدی نیست. افزون بر آن، این اشکال که وجود ضمانت اجرای قصاص در جایی که استیفای آن به جهت گذشت صاحب حق منتفی شده است، و یا ضمانت اجرای دیه در مواردی که جنایت عمدی شرایط قصاص را ندارد، مانع از ثبوت تعزیر است نیز وارد نیست، زیرا مبنای تعزیر حفظ نظامات عمومی جامعه به منظور صیانت از حق الهی و مبنای قصاص در حقوق خصوصی بزه‌دیده نهفته است لذا طبیعتاً میان آن‌ها تنافی وجود ندارد، به همین مناسبت قاعده مزبور از جمله ادله‌ی ثبوت تعزیر در جنایات قرار گرفته است (خوانساری، ۱۴۰۵، ۷، ۲۳۳؛ موسوی خویی، ۱۴۲۲، ۴۲، ۸۷).

در همین راستا برخی از اندیشمندان معاصر به درستی برای قتل عمد دو جنبه عمومی و خصوصی قاتل شده و بیان داشته‌اند که در این جرم «هر دو جهت در آن موجود است؛ از جهت این که گناهی مرتکب شده است، مستحق تعزیر است (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۶، ۲، ۴۶).

در منابع روایی اخبار متعددی وجود دارد که موضع مختار را تأیید می‌نمایند. فضیل بن یسار در موردی که ده نفر شرکت در قتل مجنی‌علیه می‌نمایند و ولی دم تنها یکی از آن‌ها را قصاص می‌نمایند، از حضرت امام محمدباقر (علیه‌السلام) نقل می‌نمایند که فرمودند آن نه نفر هر کدام یک‌دهم دیه را به خانواده‌ی جانی قصاص شده می‌پردازند و در ادامه فرمودند «إن الوالی بعد یلی أدبهم و حبسهم»، تعبیری که در هر سه موسوعه‌ی روایی کافی، من لایحضره الفقیه و تهذیب آمده است (کلینی، ۱۴۲۹، ۱۴، ۳۱۰؛ صدوق، ۱۴۱۳، ۴، ۱۱۵؛ طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۲۱۷). به رغم این که اسناد شیخ صدوق (ره) ضعیف است ولی بنا بر نقل شیخ کلینی و شیخ طوسی حدیث موثقه است، در هر صورت نقل حدیث از سوی مشایخ سه‌گانه و عمل فقها مطابق آن در کنار توثیق راویان عمل به آن را متعین می‌سازد. هر چند روایت ناظر بر تعزیر شرکا در قتل است لکن انحصار حکم مزبور به مورد وجاهتی ندارد و همان‌طور که برخی از فقهای مدقق بیان داشته‌اند «چنین ادعایی خلاف متفاهم عرفی از چنین حکمی است که مناسباتش نزد ایشان آشکار است و در زمره‌ی احکام عبادی تبعیدی نیست و احتمال مداخلت هیچ‌کدام از مسایل شرکت در قتل، ده نفر بودن شرکا و یا میزان دیه‌ی پرداختی ایشان محمل عرفی ندارد، بلکه از ذیل روایت چنین برداشت می‌شود که امام علیه‌السلام اراده‌ی بیان این مطب را داشته‌اند که با سقوط مجازات به جهت گذشت ولی خاص، حق عمومی که ولایت بر آن با حاکم شرعی است ساقط نمی‌شود؛ و از این نکته این قاعده‌ی عام در سایر موارد گذشت ولی دم از قصاص و بلکه در مطلق مجازات‌هایی که حق الناس می‌باشند استفاده می‌شود» (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳، ۱، ۲۶۵).^۱ روایات دیگری نیز وجود دارد که ثبوت تعزیر در جنایات عمدی را به حالت گذشت اولیای دم محدود نموده‌اند.

در روایتی آمده است در جایی که قاتل عامد فرار کرده و پس از آن که دیه را از اموال می‌پردازند، به او دست می‌یابند حاکم می‌تواند حکم به تعزیر دهد «ثم للوالی بعد حبسه و أدبه» (کلینی، ۱۴۲۹، ۱۴، ۵۲۲). در روایت دیگری در خصوص قتل فرزند توسط پدر که مستوجب قصاص نیست آمده است که قاتل به طور

۱. جهت مشاهده نظرات مشابهی که این تعزیر را به اعتبار جنبه‌ی حق الهی دعوا دانسته و عفو جانی را مسقط آن نمی‌داند، ر.ک: مؤمن قمی، ۱۴۲۲، ۳۱۶؛ مرعشی شوشتری، ۱۳۷۶، ۲، ۲۴۶.

شدیدی مورد ضرب قرار گرفته و از موطنش تبعید می‌شود «یضرب ضرباً شدیداً و ینفی عن مسقط رأسه» (طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۲۳۶). در حدیث دیگری در مورد قتل برده توسط مالک آمده است که جانی مورد تعزیر قرار می‌گیرد تا دیگر مرتکب آن جرم نشود «یضرب ضرباً شدیداً حتی لا یعود» (صدوق، ۱۴۱۳، ۴، ۱۲۵؛ طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۲۳۶). تدقیق در اخبار اخیر که اساساً قتل موضوع آنها موجب قصاص نبوده و حکم به تعزیر داده شده است در کنار سایر ادله در مجموع حکایت از اتقان اندیشه‌ی ثبوت تعزیر در فقه امامیه دارد.

۳-۲- جنبه عمومی جنایات عمدی در حقوق ایران

در مقررات موضوعه کشور ما پیش از پیروزی انقلاب اسلامی جنایات عمدی دارای جنبه‌ی عمومی بودند. قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ در مواد ۱۷۰ به بعد مجازات‌های این گونه جرایم را معین نموده و ماده ۲۷۷ جز در مورد جنایت علیه مادون نفسی که نتیجه‌ی معتناهی نداشته است، به جهت غلبه‌ی جنبه‌ی عمومی آن‌ها را غیرقابل گذشت اعلام نموده بود. با پیروزی انقلاب اسلامی و هم‌سو با نظرات فقهی حاکم در نهادهای ذیربط جنایات عمدی و از جمله قتل تنها مستوجب قصاص و دیه شناخته شدند و تعزیر مرتکبین به اعتبار جنبه‌ی عمومی آن‌ها تجویز نشد. مواد ۱، ۴۳ و ۵۵ قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ مجازات جنایات عمدی را قصاص تعیین نمود و استیفای آن حسب مورد به نظر ولی دم و مجنی‌علیه موکول گردید، و متعاقباً قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲ در خصوص جنایات عمدی در جایی که منتهی به قصاص نمی‌شوند، تعزیری را معین نمود و در ماده ۱۵۹ در بیانی کلی اشعار داشت «در حقوق الناس، تعقیب و مجازات مجرم متوقف بر مطالبه صاحب حق یا قائم مقام قانونی او است». همین موجب شد رویه قضایی از حکم به تعزیر جنایات عمدی در صورت گذشت صاحب حق قصاص خودداری نمایند. کمیسیون استفتائات شورای عالی قضایی در ۱۳۶۲/۸/۱۱ در پاسخ به استعلامات قضایی صریحاً بر قابل گذشت بودن قتل عمدی تا تصویب قانون تأکید نمود (اداره کل آموزش دادگستری جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۳، ۲، ۳۶). چنین موضعی در شرایطی بود که جنایات غیرعمدی بعضاً در همان دوره به موجب مقررات مستوجب تعزیر بودند حتی اگر بزه دیده اعلام گذشت می‌نمود.^۱ نادرستی رویکرد مزبور و توالی فاسد آن موجب شد در نهایت با تصویب قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۷۰ قانونگذار جنبه‌ی عمومی جنایات عمدی را مورد

۱. مواد ۱۴۹ به بعد قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲ در خصوص جرایم ناشی از تخلفات رانندگی.

توجه قرار دهد. مطابق ماده ۲۰۸ این قانون «هر کس مرتکب قتل عمد شود و شاکی نداشته یا شاکی داشته ولی از قصاص گذشت کرده باشد و اقدام وی موجب اخلال در نظم جامعه یا خوف شده و یا بیم تجری مرتکب یا دیگران گردد، موجب حبس تعزیری از سه تا ده سال خواهد بود». تبصره ۲ ماده ۲۶۹ نیز با تعبیری مشابه در مورد جنایات عمدی مادون نفس مجازات سه ماه تا دو سال را مقرر نمود. مبنای مقنن در اشتراط تعزیر مرتکب به اخلال در نظم جامعه، خوف و یا بیم تجری مرتکب یا دیگران که حکایت از تمایل قانونگذار بر موضع سابق خود مبنی بر خصوصی دانستن جرایم سنگینی چون قتل عمد داشته، در استفتایی از امام خمینی نهفته بود که از ایشان سؤال شده بود «در موارد قصاص نفس و قصاص اطراف، اگر از طرف مجنی علیه شکایت نشود یا شکایت شده، ولی در ازای گرفتن مبلغی رضایت دهد یا بدون گرفتن چیزی، عفو کند. آیا حاکم شرع، برای حفظ نظم جامعه و جلوگیری از وقوع جرایم نظیر آن می‌تواند به نحوی آن شخص را از جنبه حق الله تعزیر کند یا نه؟»، ایشان پاسخ داده بودند «اگر برای حفظ نظم لازم می‌داند یا آنکه از قرائن به دست می‌آید که اگر تعزیر نشود جنایت را تکرار می‌کند، باید تعزیر شود» (موسوی خمینی، ۱۳۹۲، ۱۰، ۷۵). مفاد مقررات مزبور در مواد ۶۱۲ و ۶۱۴ کتاب تعزیرات مصوب ۱۳۷۵ که امروزه نیز لازم‌الاجراء است تکرار گردید با این تفاوت که تعزیر جنایات مادون نفس محدود به مواردی گردید که موجب نقصان یا شکستن یا از کار افتادن عضوی از اعضا یا منتهی به مرض دایمی یا فقدان یا نقص یکی از حواس یا منافع یا زوال عقل مجنی‌علیه گردد، که مجازات آن به دو تا پنج سال حبس افزایش یافت. گفتنی است مجازات مزبور به موجب ماده ۱ قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ به حبس درجه شش یعنی شش ماه تا دو سال تقلیل یافت.

مفاد ماده ۶۱۴ کتاب تعزیرات از این جهت که مجازات جنایات عمدی مادون نفس را به موارد خاصی محدود می‌نمود محل نقد بود، و همین امر موجب شد قانونگذار مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۲ در ماده ۴۴۷ در مقام بیان قاعده کلی جهت تعیین تعزیر در کلیه جنایات عمدی که به قصاص نمی‌انجامد برآید. مطابق این ماده «در کلیه مواردی که در این بخش به کتاب پنجم «تعزیرات» ارجاع داده شده است، در خصوص قتل عمدی مطابق ماده ۶۱۲ و در سایر جنایات عمدی مطابق ماده ۶۱۴ و تبصره آن عمل می‌شود». احاله تعزیر کلیه جنایات به دو ماده کتاب تعزیرات سال ۱۳۷۵ به شرحی که منعکس شده است، با اشکالاتی همراه است که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۲-۱ - شرایط ناظر بر متعلق تعزیر در ماده ۴۴۷ قانون مجازات اسلامی

تدقیق در ماده ۴۴۷ که در صدد تعیین تعزیر برای برخی از جرایم می‌باشد، مشخص می‌نماید که متعلق تعزیر مورد نظر مقنن در این ماده محدود به جرمی است که سه قید در مورد آن وجود داشته باشد، ۱. جنایت بودن عمل ارتكابی، ۲. ارجاع صریح مقنن به کتاب تعزیرات برای تعیین مجازات و ۳. تصریح به جنایت در مواد بخش ذریبط.

در این قسمت به بررسی قیود سه‌گانه مزبور می‌پردازیم.

۳-۲-۱-۱ - جنایت بودن عمل ارتكابی

در اصطلاح اکثریت فقها جنایت در معنای خاص جرم علیه تمامیت جسمانی، اعم از آن‌که موجب قصاص یا دیه باشد، استعمال می‌شود (به‌طور نمونه ر.ک. ابن زهره حلبی، ۱۴۱۷، ۴۰۲؛ ابن سعید حلی، ۱۴۰۵، ۵۷۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۰، ۱۹۴؛ فیض کاشانی، بی‌تا، ۱۱۰). قانون مجازات اسلامی نیز با مبنا قرار دادن دیدگاه اخیر جنایت را در معنای جرایم علیه تمامیت جسمانی، اعم از این‌که علیه نفس باشد (قتل)، یا علیه مادون نفس باشد (ایراد ضرب، جرح و قطع عضو و صدمه بر منافع)، استفاده نموده است. و هر جا که در صدد بوده رفتارهای مجرمانه را به شکل کلی مورد حکم قرار دهد به‌جای واژه جنایت کلمه جرم را به کار برده است، مواد ۱۴۵ و ۲۸۶ تأییدی بر این مدعاست.

جنایاتی که در کتاب قصاص تعزیر انگاری شده‌اند را می‌توان به اعتباری بر دو دسته تقسیم نمود، یک دسته ناظر بر تعزیر جانی به دلیل ارتكاب برخی جرایم علیه تمامیت جسمانی و دسته دیگر ناظر بر تعزیر صاحب حق قصاص به واسطه‌ی تخطی از برخی مقررات در راستای استیفای حق قصاص خویش است، ماده ۴۲۰ در زمینه دسته اخیر حکم کلی را چنین مقرر داشته که «اگر صاحب حق قصاص، بر خلاف مقررات اقدام به قصاص کند به تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود». در کنار این ماده‌ی عام، مقنن همین حکم را در برخی مواد به شکل خاص نیز مانند مواد ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹ و ۳۴۹ تکرار نموده است. عموم ماده ۴۴۷ هر دو دسته را در بر می‌گیرد، به ویژه آن‌که در ترمینولوژی به کار گرفته شده در قانون مجازات اسلامی بر اقدام صاحب حق قصاص نیز اطلاق جنایت شده و استفاده از تعبیر قتل در ماده ۳۴۹ و جنایت در ماده ۴۴۰ بر مؤید این استظهار است. گفتنی است در این موارد به‌رغم این‌که در غالباً به دلیل تطابق اقدام صاحب حق قصاص با نوع رفتار جانی مشکلی از جهت تعیین مجازات پیش نمی‌آید ولی در برخی موارد ممکن است ابهاماتی مطرح شود. فرضاً در راستای ماده ۴۳۸ اگر کسی مرتکب

قتل عمدی دیگری شود، و ولی دم در مقام اجرای قصاص نفس به شکلی غیر قانونی اقدام نموده و به جانی آسیب بزند ولی جانی نمیرد، قانون‌گذار در برخی حالات ضمن باقی دانستن حق قصاص نفس برای ولی دم، به تعیین تعزیر به جهت تخلف وی مبادرت نموده است. در این موارد تعزیر صاحب حق قصاصی که مشمول ماده ۴۴۷ است، بر مبنای این که رفتار وی قتل یا سایر جنایات بوده تعیین خواهد شد، صرف‌نظر از آن که نوع جنایت مورد قصاص چه بوده باشد، زیرا منطبق حقوقی اجازه نمی‌دهد تعیین مسوولیت کیفری برای اشخاص را بر مبنای رفتار سایرین انجام دهیم، به علاوه از مقنن بعید است بخواهد تعزیر صاحب حق قصاص را به دلیل ارتکاب یک جنایت مادون نفس علیه جانی، در جایی که جانی مولی‌علیه او را به قتل رسانده، شدیدتر از حالتی که مرتکب جنایت خفیف‌تری شده است نماید.

۳-۲-۱-۲-۳- ارجاع صریح مقنن به کتاب تعزیرات

صرف ارتکاب جرم علیه تمامیت جسمانی مجوز تعزیر مرتکب حسب ماده ۴۴۷ نیست، بلکه همان‌گونه که در ماده تصریح شده تعزیر فقط در آن دسته از جنایاتی است که مقنن در مواد مربوط به کتاب پنجم «تعزیرات» ارجاع داده است.

قانون‌گذار در تبصره ۱ ماده ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۱۰ و تبصره ۲ آن، ۳۱۱، ۳۶۵، ۳۹۱، ۴۰۱، ۳۹۲، ۴۱۳ و ۴۲۹ برای تعیین تعزیر صراحتاً به کتاب پنجم «تعزیرات» ارجاع داده است. گاهی برخلاف مواد فوق مقنن صریحاً تعزیر را به کتاب پنجم ارجاع نداده و در قالب عبارات کلی بیان نموده مرتکب تعزیر می‌شود، تبصره ۲ ماده ۳۰۲ و مواد ۳۳۹، ۴۰۴، ۴۳۸ و ۴۳۹ در عداد چنین مواردی می‌باشند. در اینکه آیا این موارد نیز مشمول حکم ماده ۴۴۷ قرار می‌گیرند یا خیر، باید گفت ایرادی بر تسری حکم ماده ۴۴۷ به چنین مواردی وارد نخواهد بود، چرا که اولاً بنای مقنن بر آن بوده تا حد امکان از تعیین تعزیر برای جنایات

۱. گفتنی است هر چند مقنن در این ماده جنایت را شبه عمدی دانسته است، لکن با عنایت به این که ماهیت این جنایت عمدی است و صرفاً به جهت اعتقاد نادرست مرتکب به منظور برداشتن حکم قصاص ملحق به شبه عمد شده است لذا مانعی در تعیین تعزیر آن موافق ماده ۶۱۲ کتاب تعزیرات وجود ندارد، چرا که اولاً همان‌طور که در ادامه خواهد آمد بنا بر مبنای مختار قیود مواد ۶۱۲ و ۶۱۴ جهت اعمال ماده ۴۴۷ ضرورتی ندارند، و ثانیاً اساساً چنین جنایتی ماهیتاً عمد است که مشمول تعبیر «به هر علت قصاص نشود» خواهد شد؛ از این رو دیدگاه کسانی که تعزیر چنین موردی را مشمول ماده ۶۱۶ کتاب تعزیرات که ناظر بر قتل از روی تقصیر است محل تأمل خواهد بود (پوربافرانی، ۱۳۹۶، ۲۲۱ و ۷۶).

مطرح در کتاب قصاص اجتناب نموده و به منظور انتظام بخشی به قانون، تعزیر آن‌ها را به صورت یکپارچه در کتاب تعزیرات بیاورد؛ ثانیاً مقایسه موارد مزبور با برخی مواد که متضمن چنین ارجاع صریحی هستند، به خوبی صحت مدعای ما را اثبات می‌سازد، به‌طور مثال در حالی که قانون‌گذار در ماده ۴۰۱ بیان داشته «در هر موردی که خطر تجاوز در قصاص عضو یا منافع وجود داشته باشد» مرتکب به تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود، اما در ماده ۴۰۴ که در واقع متضمن یکی از موارد موضوع ماده ۴۰۱ است از چنین ارجاع صریحی خودداری نموده، در حالی که اگر ماده ۴۰۴ نیز نمی‌بود، با وجود ماده ۴۰۱ در تعیین تعزیر برای مرتکب اشکالی به‌وجود نمی‌آمد. از این رو می‌توان استنتاج نمود حکم ماده ۴۴۷ شامل مواردی نیز که مقنن در کتاب قصاص بر تعزیری بودن آن‌ها تصریح کرده، بدون آن‌که به کتاب تعزیرات ارجاع نماید نیز می‌شود.

۳-۲-۱-۳ - تصریح به جنایت در بخش ذی‌ربط

یکی دیگر از شرایط شمول ماده ۴۴۷ بر رفتار موجب تعزیر مرتکب، بنا بر تصریح مقنن آن است که جنایت ارتكابی در آن بخش به کتاب تعزیرات ارجاع داده شده باشد. منظور قانون‌گذار از واژه «بخش» در معنایی که ملاک تقسیم‌بندی مواد قرار داده شده است، نخواهد بود چرخ در این صورت صرفاً تعزیرات موضوع بخش چهارم که ماده ۴۴۷ در آن وجود دارد و ناظر بر تخلفات صاحبان حق قصاص، به‌شرح مواد ۴۲۰، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۳۸ و ۴۳۹ است شامل خواهد شد و لذا تعزیر خود جانی که در مواد مندرج در سه بخش قبلی آمده را در بر نمی‌گیرد، نتیجه‌ای غیرمنطقی که نمی‌توان بدان ملتزم شد، چرا که چگونه می‌توان قائل شد مقنن تعزیر جانیانی که به جهتی قصاص نشده‌اند را نادیده انگاشته و صرفاً تعزیر صاحب حق قصاصی را که مقررات بعضاً تشریفاتی را رعایت ننموده مورد حکم قرار داده است. از این رو به‌نظر می‌رسد به‌کار بردن کلمه بخش ناشی از سهو مقنن بوده، که می‌بایست به‌جای آن از لغت کتاب استفاده می‌نمود، از این رو کلیه‌ی تعزیراتی که در کتاب قصاص به کتاب پنجم تعزیرات ارجاع داده شده است، مشمول ماده ۴۴۷ خواهد شد.

در هر صورت تعزیراتی که در سایر کتب قانون مانند کتاب دیات مورد حکم قرار گرفته‌اند مانند ماده ۴۸۶، موضوعاً از شمول ماده ۴۴۷ خارج می‌باشند.

پشتوانه نظری میان قضات است، قائل به تعمیم حکم خاص تعزیری مقرر در ماده ۵۶۷، که ناظر بر برخی رفتارهای معین علیه تمامیت جسمانی است، به جرایم موضوع بحث است، این ماده اشعار می‌دارد «در مواردی که رفتار مرتکب نه موجب آسیب و عیبی در بدن گردد و نه اثری از خود در بدن برجای بگذارد ضامن منتفی است، لکن در موارد عمدی در صورت عدم تصالح، مرتکب به حبس یا شلاق تعزیری درجه هفت محکوم می‌شود». تقریر استدلال بر این ماده بدین شکل است زمانی که برای رفتاری که هیچ صدمه‌ای بر جسم قربانی بر جای نمی‌گذارد تعزیر معین شده است، لذا به طریق اولی در سایر جنایات علیه مادون نفس که به بدن مجنی‌علیه آسیب وارد می‌کند و مضمول ماده ۶۱۴ کتاب تعزیرات نمی‌باشند، باید بتوان کمینه تعزیری معادل آن‌چه در این ماده معین شده برای مرتکب حکم داد.

این نظر به دلیل آن‌که موضوع جرم در ماده مورد استناد و جرایم مورد بحث ما متفاوت هستند، و از طرف دیگر اعمال قیاس در امور کیفری پذیرفته نیست، هر چند منطق حقوقی نیز ایجاب نماید که با وجود قابل تعزیر بودن رفتارهای موضوع ماده ۵۶۷ نتوان تعزیر ناپذیری جنایات مورد نظر را توجیه نمود، اما حاکمیت اصل قانونی بودن مجازات و لزوم تفسیر مضیق نصوص جزایی و جاهتی برای توسعه شمول ماده باقی نخواهد گذاشت. اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در نظریه شماره ۱۱۵۲/۹۲/۷ مورخ ۱۳۹۲/۶/۱۷ هم‌سو با مبنای مختار نظر داده است.

۳-۲-۲-۱-۲ - عدم تعزیر

موضع دوم این است که چون از طرفی اعمال تعزیر موضوع مواد ۶۱۲ و ۶۱۴ کتاب تعزیرات، جز در جرایم مصرح در این دو ماده ممکن ندانسته و از طرفی تعزیر خاص دیگری در قانون برای چنین مواردی قابل تطبیق نیست، لذا باید قائل به عدم جواز تعزیر در آن‌ها شد (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۲، ۲۸۳؛ مرادی، ۱۳۹۶، ۶۰۱). اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه شماره ۱۰۵۳/۹۲/۷ مورخ ۱۳۹۲/۶/۴ و نظریه شماره ۱۱۵۲/۹۲/۷ مورخ ۱۳۹۲/۶/۱۷ همین رویکرد را پذیرفته است.

۳-۲-۲-۲ - تفسیر موسع

موضع دوم در مورد ماده ۴۴۷ که نقطه‌ی مقابل دیدگاه قبلی را تصویر نموده، حاکی از آن است که ماده مذکور همه‌ی جنایاتی را که مقنن تعزیر آن‌ها را به کتاب تعزیرات ارجاع داده است را شامل می‌شود و تحدید

آن به موارد منصوص در دو ماده ۶۱۲ و ۶۱۴ غیر قابل دفاع است، در همین راستا بعضی از طرفداران این دیدگاه اظهار داشته‌اند «در ماده ۶۱۴ به مصادیق خاصی از جنایت بر عضو به صورت حصری اشاره دارد... ولی در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، فقط به مجازات مقرر در ماده اخیر احاله داده شده است. بنابراین مصادیق مذکور تکلیفی برای این قانون ایجاد نمی‌کند» (آقایی‌نیا، ۱۳۹۷، ۳۱۸).

از این رو هر جنایت قتلی که به کتاب تعزیرات ارجاع داده شده مشمول مجازات ماده ۶۱۲ و هر جنایت غیر از قتلی مشمول ماده ۶۱۴ کتاب تعزیرات می‌باشد، صرف‌نظر از آن که شرایط مندرج در این دو ماده در خصوص آن وجود داشته باشد یا خیر. از این رو مثلاً در مورد تعزیر جانی قابل قصاصی که صاحب حق قصاص تکلیف او را مشخص نمی‌سازد، اجرای مواد ۶۱۲ و ۶۱۴ کتاب تعزیرات را به استناد تجویز حاصل از ماده ۴۲۹ پذیرفته‌اند (آقایی‌نیا، ۱۳۹۷، ۳۴۳)، در حالی که مطابق مقتضای تفسیر مضیق، چون ملاک رعایت شرایط موضوع مواد ۶۱۲ و ۶۱۴ می‌باشد، نمی‌توان چنین نتیجه‌ای را ملتزم شد چرا که در دو ماده اخیر شرط اعمال تعزیر بر جنایت، عدم امکان اجرای قصاص است، شرطی که در مانحن‌فیه منتفی است زیرا در موضوع ماده ۴۲۹ قصاص ممکن بوده و فقط صاحب حق قصاص از اتخاذ تصمیم خودداری نموده است. یا به طور نمونه در جای دیگر مجازات تعزیری مثله کردن جانی قصاص شده توسط ولی دم، موضوع ماده ۴۳۶ قانون مجازات اسلامی، را مشمول حکم ماده ۶۱۴ دانسته‌اند (آقایی‌نیا، ۱۳۹۷، ۳۵۶)، برداشتی که همسو با تفسیر موسعی است که هر نوع جنایت را مشمول حکم مواد ۶۱۲ و ۶۱۴ می‌داند، این در حالی است که چون جنایت مزبور مصداق جنایت بر میت بوده، شرایط ماده ۶۱۴ را فاقد است، چون این ماده ناظر بر تعزیر ارتکاب جنایت کمتر از قتل علیه انسان زنده‌ای بوده که قصاص را به همراه نداشته است.^۱

۳-۲-۲-۳ - ارزیابی نظریات

در ارزیابی نظریات مذکور باید گفت نظریه نخست که به دنبال تحدید قلمرو ماده ۴۴۷ به برخی جنایات مصرح در منطوق دو ماده ۶۱۲ و ۶۱۴ کتاب تعزیرات می‌باشد، فاقد پشتوانه حقوقی می‌باشد. زیرا اولاً با وجود عموم نص صریح ماده ۴۴۷ به شرح «در کلیه مواردی که در این بخش به کتاب پنجم «تعزیرات» ارجاع داده شده است»، طرح هر گونه شبهه‌ی تخصیص مفاد به موارد خاص، بدون وجود دلیل مخصوص،

۱. به نظر می‌رسد مثله کردن جانی پس از قصاص نفس مشمول ماده ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی است و این ماده را باید ناسخ فراز اخیر ماده ۴۳۶ همان قانون دانست (برای دیدن نظر موافق، ر.ک. میرمحمد صادقی، ۱۳۹۲، ۱۹۸).

فاقد وجاهت و مصداق تخصیص اکثر خواهد بود، مضافاً بر اینکه در ادامه همین ماده مقنن هم قتل عمدی و هم در تعبیری عام سایر جنایات عمدی را مطمح نظر قرار داده، بدون این‌که قرینه‌ای بر اختصاص موضوع ماده به برخی جنایات خاص وجود داشته باشد. ثانیاً چنان‌چه ادعا شود مقنن با وضع ماده ۴۴۷ صرفاً در صدد تعیین تعزیر جنایات موضوع دو ماده ۶۱۲ و ۶۱۴ بوده، باید گفت با وجود دو ماده اخیر، دیگر نیازی به آوردن ماده ۴۴۷ نمی‌بود، چرا که مصداق تحصیل حاصل و اقدامی لغو بوده که صدور آن از مقنن حکیم بعید است.

بنابراین باید نتیجه گرفت که با وجود ادات عموم به‌کار گرفته شده در ماده ۴۴۷، موضوع ماده کلیه جنایاتی را که در کتاب قصاص تعزیر آن‌ها به کتاب پنجم ارجاع شده را شامل می‌شود و قطعاً با توجه به ارجاعات مکرر مقنن در کتاب قصاص برای تعیین تعزیر به کتاب پنجم و گنجاندن ماده ۴۴۷ در پایان کتاب قصاص هر گونه تقيید موضوع و متعلق ماده ۴۴۷ مصداق اجتهاد در مقابل نص است.

با وجود این نباید از این حقیقت چشم پوشید که قانون‌گذار نتوانسته این هدف خود را در قالبی صحیح به تحریر درآورد به‌گونه‌ای که مجری قانون بتواند آن را جامه‌ی عمل پوشاند. اشکال از آنجا ناشی می‌شود که مقنن تعیین تعزیر جنایات ارجاعی، به استثنای قتل، را به ماده ۶۱۴ و تبصره آن احاله داده است. در ماده ۶۱۴ بیان شده است «هر کس عمداً به دیگری جرح یا ضربی وارد آورد که موجب نقصان یا شکستن یا از کار افتادن عضوی از اعضا یا منتهی به مرض دایمی یا فقدان یا نقص یکی از حواس یا منافع یا زوال عقل مجنی‌علیه گردد، در مواردی که قصاص امکان نداشته باشد چنان‌چه اقدام وی موجب اخلال در نظم و صیانت و امنیت جامعه یا بیم تجری مرتکب یا دیگران گردد به دو تا پنج سال حبس محکوم خواهد شد و در صورت درخواست مجنی‌علیه مرتکب به پرداخت دیه نیز محکوم می‌شود». اگر قانون تعزیر کلیه جنایات علیه مادون نفس ارجاعی در کتاب قصاص را به ماده ۶۱۴ واگذار می‌نمود، ما به‌راحتی می‌توانستیم با توجه به عموم ماده ۴۴۷ و بدون نیاز به تحقق آسیب‌های موضوع ماده ۶۱۴، از نظر حکمی همه آن‌ها را مشمول تعزیر تعیین شده در آن ماده نماییم، همانند بسیاری از موارد که قانون‌گذار کیفر رفتاری را که فاقد عناصر تشکیل‌دهنده‌ی جرم خاصی می‌باشد، را مجازات همان جرم قرار می‌دهد. اما مقنن در ماده ۴۴۷ تعزیر جنایات ارجاع شده را علاوه بر ماده ۶۱۴ مشمول تبصره آن نیز نموده است، تبصره‌ای که موضوعیت آن فقط در ارتباط با ماده معنا می‌یابد و در صدد تعیین تعزیر برای جنایاتی است که در عداد جنایات مصرح در ماده نبوده ولی در اثر استعمال سلاح واقع شده‌اند، موافق این تبصره «در صورتی که جرح وارده منتهی به

ضایعات فوق نشود و آلت جرح، اسلحه یا چاقو و امثال آن باشد مرتکب به سه ماه تا یک سال حبس محکوم خواهد شد». همان گونه که از مفاد تبصره استفاده می‌شود، مقنن اینجا نوع جرح را معتبر ندانسته و بر اساس وسیله‌ی ارتکاب جرم تعیین تعزیر نموده است. این دوگانگی معیارها در ماده ۶۱۴ و تبصره آن سبب گشته که اسلوب نگارش ماده ۴۴۷ که در صدد تعیین تعزیر برای کلیه جنایات علیه مادون نفس باشد به چالش کشیده شود، زیرا با ارجاع به تبصره دیگر نمی‌توان حکم تعزیر هر جنایتی را مطابق ماده ۶۱۴ تعیین نمود. برای ایضاح اشکال فرض نمایید که دو نفر مرتکب جنایت مشابهی شده‌اند که از مصادیق جراحات مصرح در ماده ۶۱۴ نمی‌باشد، لیکن نفر اول آن جنایت را با استفاده از سلاح و دیگری بدون سلاح محقق ساخته است، در این حالت با توجه به عموم ماده ۴۴۷ که حاکی از اراده‌ی مقنن برای تعزیر انگاری همه‌ی موارد است، و از سوی دیگر ارجاع به تبصره ماده ۶۱۴ در کنار خود ماده باید این‌طور نتیجه گرفت که تعزیر نفر اول به لطف این که از سلاح استفاده نموده بر اساس تبصره ماده ۶۱۴ تعیین و اخف از مجازات نفر دومی است که عین همان جنایت را بدون به‌کارگیری سلاح مرتکب شده و لذا باید مشمول خود ماده ۶۱۴ شود، نتیجه‌ای که از هر منطبق حقوقی به دور است.

از این رو به نظر می‌رسد به رغم آن که موضوع و متعلق تعزیر در ماده ۴۴۷ عام بوده و کلیه موارد ارجاعی در کتاب قصاص را شامل می‌شود، موضعی که تفسیر مضیق آن را از اساس نمی‌پذیرفت، اما شیوه‌ی نگارش ماده ما را مجاب می‌نماید تعزیر جنایات ارجاعی را در صورت وجود شرایط ماده ۶۱۴ مطابق آن تعیین نموده و در صورت جمع نبودن شرایط مزبور، اگر وسیله جنایت یکی از موارد مورد نظر در تبصره باشد، تعزیر مطرح در آن اعمال شود، و در سایر جنایات، که نه جزء مصادیق مطرح در ماده ۶۱۴ بوده و نه آلت جرح نظائر سلاح و چاقو باشد، چون از طرفی مقنن این‌ها را قابل تعزیر دانسته و از طرفی حکم تعزیر آن در قانون معین نشده است، مشمول ماده ۶۹ خواهند شد که مقرر می‌دارد «مرتکبان جرایمی که نوع یا میزان تعزیر آن‌ها در قوانین موضوعه تعیین نشده است، به مجازات جایگزین حبس محکوم می‌گردند».

۴- نتیجه‌گیری

۱. جرایم عمدی علیه تمامیت جسمانی در عداد مهم‌ترین جرایمی هستند که در کنار ایراد آسیب به مجنی‌علیه، نظم و آرامش ذهنی جامعه را متلاطم نموده، به این منظور در کنار جنبه‌ی خصوصی آن که در قالب مجازات اصلی قصاص پدیدار می‌شود، اگر به هر علتی این مجازات ثابت و یا اجرا نشود، تعزیر جانی

باید به اعتبار بعد عمومی آن مطمح نظر قرار گیرد.

۲. فقهای اسلامی اعم از امامیه و اهل سنت در مورد شناسایی جنبه‌ی عمومی جنایات عمدی اتفاق نظر ندارند، لکن بررسی ادله نشان از درستی موضع کسانی دارد که به جواز تعزیر مرتکب قائل هستند.

۳. قوانین کیفری کشورهای اسلامی نیز با اتخاذ مواضع فقهی متضمن تجویز تعزیر و بنا بر مقتضیات مصالح اجتماعی غالباً جنبه‌ی عمومی این جرایم را پذیرفته‌اند. در کشور ما پس از پیروزی انقلاب اسلامی هر چند در ابتدا این جنبه پذیرفته نشد ولی در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و به دنبال آن کتاب تعزیرات ۱۳۷۵ و قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ تعزیر مرتکبین در صورت عدم قصاص مورد حکم قرار گرفت.

۲. با توجه به عموم ماده ۴۴۷ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ هر جنایت عمدی، چه ابتدائاً و چه در راستای استیفای قصاص، صورت پذیرد، به شرط آن که مقنن در یکی از مواد کتاب قصاص، تعزیر آن را به کتاب پنجم (تعزیرات) ارجاع داده باشد، مشمول این ماده خواهند شد. تعزیر جنایات مزبور، در حالت قتل، همان کیفر مقرر در ماده ۶۱۲ کتاب تعزیرات است، حتی اگر شرایط موضوع این ماده وجود نداشته باشد، مثل حالتی که امکان اجرای قصاص وجود داشته ولی به دلیل عدم تصمیم‌گیری در مورد آن از سوی ولی‌دم، بنا بر تجویز ماده ۴۲۹ به تعزیر حکم داده می‌شود. تعزیر جنایات مورد بحث، در غیر قتل، منطقی‌تر می‌بایست مجازات مندرج در ماده ۶۱۴ کتاب تعزیرات باشد، بدون آن که ضرورتی به تحقق شرایط این ماده باشد، لیکن از این که مقنن مجازات چنین جنایاتی را هم به خود ماده ۶۱۴ و هم به تبصره آن احاله داده است، لذا باید گفت مجازات ماده و تبصره فقط در خصوص مصادیق جنایتی که در این ماده و تبصره حسب مورد تصریح شده است قابل اعمال است، بدون آن که به دیگر شرایط ماده از حیث قابل قصاص نبودن جنایت یا اخلال در نظم و بیم تجری نیاز باشد. اما در مورد سایر مصادیق جنایت، چون مقنن برای آن‌ها تعزیر قائل شده، بدون این که نوع و میزان آن به نحو درستی معین شده باشد، به حکم ماده ۶۹ باید به مجازات جایگزین حبس نظر داد.

فهرست منابع

قرآن کریم.

آبی الأزهری، صالح (بی‌تا). الثمر الدانی: شرح رساله ابن ابی زید القيروانی. بیروت: المكتبة الثقافیه.

آقایی‌نیا، حسین (۱۳۹۷). جرایم علیه اشخاص: جنایات (چاپ هفدهم). تهران: نشر میزان.

ابن ابی زید قیروانی، عبدالله (بی‌تا). رساله. قاهره: دار الفضیله.

ابن ابی زید قیروانی، عبدالله (۱۹۹۹). النوادر و الزیادات علی ما فی المدونه من غیرها من الامهات. بیروت: دارالغرب الإسلامی.

- ابن ادريس شافعی، أبو عبدالله محمد (بی تا). الام. عمان: بیت الافکار الدولیه. ابن انس أصحی، مالک (۱۴۱۵). المدونه الكبرى. بیروت: دار الکتب العلمیه. ابن بابویه قمی [شیخ صدوق]، ابوجعفر محمد بن علی (۱۴۱۳). من لا یحضره الفقیه (چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن حزم اندلسی، أبو محمد علی (بی تا). المحلی بالآثار. بیروت: دارالفکر. ابن رشد قرطبی، أبو الولید محمد (۱۴۰۲). بدایه المجتهد و نهایه المقتصد (چاپ ششم). بیروت: دارالمعرفه. ابن زهره حلبی، سید عزالدین حمزه (۱۴۱۷). غنیه النزوع إلى علمی الاصول و الفروع. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- ابن سعید حلّی، یحیی (۱۴۰۵). الجامع للشرایع. قم: مؤسسه سیدالشهداء العلمیه. ابن شحنه ثقفی، أحمد (۱۳۹۳). لسان الحکام فی معرفه الاحکام (چاپ دوم). قاهره: البابى الحلبي. ابن عبدالبر نمری قرطبی، یوسف (۱۴۱۳). الکافی فی فقه اهل المدینه (چاپ دوم). بیروت: دار الکتب العلمیه. ابن عرفه دسوقی، شمس الدین محمد (بی تا). حاشیه الدسوقی علی الشرح الكبير. بی جا: دار إحياء الكتب العربیه. ابن قدامه مقدسی، موفق الدین عبدالله (بی تا). المغنی. بیروت: دارالکتب العربی. ابن مفلح مقدسی، محمد (۲۰۰۳). کتاب الفروع. بیروت: مؤسسه الرساله. اداره کل آموزش دادگستری جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۳). پاسخ و سؤالات از کمیسیون استفتائات و مشاورین حقوقی شورای عالی قضایی. تهران: وزارت دادگستری.
- انصاری، زکریا (بی تا). الغر البهیة فی شرح البهجة الوردیه. بی جا: المطبعة المیمینیه. بلقینی، سراج الدین (۱۴۳۳). التدریب فی الفقه الشافعی. ریاض: دارالقیلتین. پوربافرانی، حسن (۱۳۹۶). جرایم علیه اشخاص: صدمات جسمانی (چاپ سوم). تهران: نشر جنگل جاودانه. جارالله، خالد بن محمد (۱۴۲۵). إسقاط الحق الخاص و أثره علی العقوبه فی الفقه الاسلامی مقارناً بالقوانین الوضعیه و تطبیقاته فی المملکه العربیه السعودیه. رساله للماجستير. ریاض: جامعه نايف العربیه للعلوم الامنيه.
- جندی مالکی، خلیل بن اسحاق (۲۰۰۴). مختصر خلیل (چاپ دوم). بیروت: دارالمدار الإسلامی. حجیله، عبدالله (۲۰۱۷). حدود سلطه القاضی فی تطبیق العقوبه السالبه للحریه بعد عفو أولیاء الدم فی جرمه القتل العمد: دراسه مقارنه بین التشريعین الاماراتی و الاردنی. المناره، شماره ۲، ص ۵۸۱-۵۴۵.
- حصاص، أحمد بن علی (۱۴۱۵). أحكام القرآن. بیروت: دارالکتب العلمیه. حلّی، أبو منصور حسن بن یوسف (۱۴۱۰). إرشاد الأذهان إلى أحكام الايمان. قم: مؤسسه النشر الاسلامی. حلّی، أبو منصور حسن بن یوسف (۱۴۲۰). تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- خوانساری، سید احمد (۱۴۰۵). جامع المدارک فی شرح المختصر النافع (چاپ دوم). قم: مؤسسه اسماعیلیان. دار قطنی، علی بن عمر (۱۴۳۲). سنن الدار قطنی. بیروت: دار ابن حزم. رملی، شمس الدین محمد (۱۴۰۴). نهایه المحتاج إلى شرح المنهاج. بیروت: دارالفکر. زیلعی، فخرالدین عثمان (۱۳۱۵). تبیین الحقائق: شرح کنز الدقائق. مصر: المطبعة الامیرییه. سامری حنبلی، نصیرالدین محمد (۱۴۲۴). المستوعب (چاپ دوم). مکه المکرمه: بی نا. سیوطی رحیبانی، مصطفی (۱۳۸۱). مطالب اولی النهی فی شرح غایه المنتهی. دمشق: منشورات المکتب الإسلامی. شربینی، محمد (۱۴۱۵). مغنی المحتاج إلى معرفه معانی الفاظ المنهاج. بی جا: دارالکتب العلمیه. شرفی، علیحسن

(۱۴۱۴). شرح الأحكام العامه للشريعة العقائبية اليمنية وفقاً للمشروع والقانون الشرعي لجان القضاء والقانون. القاهرة: دار المنار.

صاوی، أبو العباس أحمد (بی‌تا). بلغه السالك لأقرب المسالك. مصر: دار المعارف.

صانعی، یوسف (۱۳۸۸). استفتائات قضایی (چاپ سوم). قم: انتشارات پرتو خورشید.

طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۳). تاریخ الامم و الملوك. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

طوسی، أبو جعفر محمد بن حسن (۱۴۰۷). تهذیب الأحكام (چاپ چهارم). تهران: دار الکتب الإسلامیه.

فیض کاشانی، ملا محمد محسن (بی‌تا). مفاتیح الشرایع. قم: منشورات مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.

کرمی حنبلی، مرعی بن یوسف (بی‌تا). غایه المنتهی فی الجمع بین الاقناع و المنتهی (چاپ دوم). ریاض: منشورات الموسسه السعیدیه.

کشناوی، ابی بکر بن حسن (بی‌تا). أسهل المدارک: شرح إرشاد السالك (چاپ دوم). بی‌جا: دار الفکر.

کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۴۲۹). کافی. قم: دار الحدیث.

مردادی، حسن (۱۳۹۶). جرایم علیه اشخاص: جنایات. تهران: نشر میزان.

مرداوی، ابی الحسن علی (۱۴۱۵). الإنصاف فی معرفه الراجح من الخلاف. قاهره: هجر للطباعه و النشر.

مرعشی شوشتری، سید محمد حسن (۱۳۷۶). دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام (چاپ دوم). تهران: نشر میزان.

منتظری، حسین علی (۱۴۰۹). دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه (چاپ دوم). قم: نشر تفکر.

مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا (۱۳۹۰). گنجینه استفتائات قضایی. نسخه ۲.

موسوی خمینی، سید روح الله (۱۳۹۲). استفتائات امام خمینی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

موسوی خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲). مبانی تکمله المنهاج. قم: مؤسسه إحياء آثار الامام الخوئی.

موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا (۱۴۰۹). مجمع المسائل (چاپ دوم). قم: دار القرآن الکریم.

مؤمن قمی، محمد (۱۴۲۲). مبانی تحریر الوسیله: الحدود. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

میر محمد صادقی، حسین (۱۳۹۲). جرایم علیه اشخاص (چاپ یازدهم). تهران: نشر میزان.

نفر اوی الأزهری، أحمد (۱۴۱۸). الفواکه الدوانی علی رساله ابن أبی زید القيروانی. بیروت: دار الکتب العلمیه.

نووی، أبو زکریا یحیی (۱۴۱۲). روضه الطالبین وعمده المفتین (چاپ سوم). بیروت: المکتب الإسلامی.

وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلامیه (۱۴۱۴). الموسوعه الفقهیه. کویت: دار الصفوه.

هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۳). قرائات فقهیه معاصره. قم: مؤسسه دائره معارف الفقه الإسلامی بالمذهب أهل البيت عليهم السلام.

Peters, R. (2001). *The reintroduction of Islamic criminal law in Northern Nigeria*. Lagos: European Commission.

Weimann, Gunnar J. (2010). *Islamic Criminal Law in Northern Nigeria: Politics, Religion, Judicial Practice*. Amsterdam: Amsterdam University Press.